



سجاد کریمان مجد

مدیریت اسلامی، آرزویی تحقق یافتنی!



لغزای سرد
باز آینه

اشاره:

مدیریت عبارت است از دانش و هنر به کارگیری منابع سازمانی (انسانی، مالی، فیزیکی و اطلاعاتی) برای دستیابی به اهداف سازمان به شیوه مطلوب؛ یادداشت حاضر سعی دارد به طور خلاصه ضرورت تحقق مدیریت اسلامی را بیان کند.

در منابع دینی برای اهمیت مدیریت و مدیران شایسته، مطالبی را می توان یافت؛ نخست اینکه مدیریت، ضرورتی اجتناب ناپذیر برای هر سازمان و اجتماع است؛ چرا که در نبود آن، رشته کارها از هم می گسلد و شیرازه امور از هم می پاشد و از اساس، هدفی تعیین نمی گردد تا میزان دستیابی به آن در موفقیت، مورد ارزیابی قرار گیرد. از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در روایتی ضرورت مدیریت در سطح کلان جامعه را چنین بیان می فرماید: «لا بُد للناس من امیر برّ او فاجر؛^۱ چاره ای نیست برای مردم که امیر (مدیر) داشته باشند؛ خواه نیکوکار باشد خواه تباه کار.»

در این کلام، ضرورت مدیریت، صرف نظر از این که چه کسی عهده دار آن باشد (فرد نیک کردار و یا ناصالح) به خوبی بیان شده است.

اما در سطح خرد و محدود نیز پیامبر اکرم ﷺ ضرورت مدیریت را چنان بیان می‌کند: «اذا كان ثلاثة في سفر، فليؤمروا احدهم؛^۳ هنگامی که سه نفر در سفر بودند، باید از یکی از خود فرمان ببرند.»

بنابر این برای هر مجموعه‌ای و جهت انجام هر کاری، وجود مدیر ضروری است؛ اما انجام کارهای مهم، نیازمند مدیران توانمندی است که اهمیت و حساسیت کارها آن‌ها را در مانده و مغلوب نسازد و کثرت کارها، موجب پریشانی و خستگی آنها نشود. و این، ضرورتی است که در کلمات امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر، چنین ارائه شده است: «و اجعل لِرأس كل امر من امورک رأساً منهم، لا يقهره کبرها، و لا يتشتت عليه کثیرها؛ باید برای هر کاری یک رئیس انتخاب کنی، رئیسی که کارهای مهم، وی را مغلوب و در مانده نسازد و کثرت کارها او را پریشان و خسته نکند.»

علم مدیریت، رابطه بسیار نزدیکی با فرهنگ دارد، بنابر همین دلیل، فرهنگ‌های گوناگون با خود مدیریت‌های متفاوتی را اقتضا می‌کنند؛ مدیریت ژاپنی، آمریکایی و کره‌ای، نمونه‌هایی از این قبیل می‌باشند که متناسب با فرهنگ خود، شکل گرفته‌اند.

مدیریتی که در کشور ما از دیرباز مورد توجه مجامع علمی و دانشگاهی بوده و همواره بدان توصیه شده، مدیریت از نوع غربی آن است. این امر با توجه به فرهنگ بومی کشور ما که دین دارای کارکرد اصلی در آن می‌باشد، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا آن مدیریت، با این فرهنگ سنخیت چندانی ندارد. از این رو نمی‌توان انتظار داشت تئوری‌های موجود مدیریت که آمیخته با فرهنگ غربی است به طور کامل در کشور ما کاربرد داشته باشد و به هیچ وجه صحیح نیست که آن تئوری‌ها را به صورت مطلق و کلی به کشور خود منتقل کنیم و با ترجمه ناقص و احیاناً

نادرست منابع اصلی و لاتین مدیریت، خود رامصرف کننده و وامدار دیگران دانسته و بی‌هیچ پیرایش و پالایشی به کارگیری آن را توسط مدیران توصیه کنیم.

از سوی دیگر، برخی پیشوایان دینی ما، در عصر خویش، مدتی زمامدار جامعه اسلامی بوده و مدیریت کلان جامعه آن روز را بر عهده داشته‌اند. آن معصومان «علیهم السلام» به طور حتم دارای اصول و شیوه‌های خاصی در چگونگی اداره جامعه بوده‌اند که می‌تواند الگوی مدیران مسلمان قرار گیرد.

علاوه بر این، با مراجعه به منابع دینی، می‌توان به گزاره‌هایی دست یافت که حاوی یک سری دستور العمل‌ها و توصیف‌های مدیریتی است. این دستور العمل‌ها یک سری باید و نبایدهای مدیریتی هستند که مدیران مسلمان با فراگیری و پایبندی عملی به آن‌ها، وظیفه دینی خویش را ادا می‌کنند. بنابر این برای اثبات ضرورت مدیریت اسلامی، دو راه وجود دارد: راه اول، ضرورت فرهنگی است؛ با این توضیح که علم مدیریت به دلیل آمیختگی با فرهنگ غربی، کاملاً پاسخگوی نیازهای مدیریتی ممالک اسلامی نیست و با توجه به فرهنگ این کشورها - که مقتضی اسلامیت است - ضرورت دارد تا با پژوهش درباره شیوه‌هایی از مدیریت که با این فرهنگ سنخیت دارد، نیازهای موجود را بر طرف ساخت؛ و آن شیوه‌های متناسب با فرهنگ دینی، چیزی جز مدیریت اسلامی نیست.

و راه دوم اینکه مسلمانی اقتضا می‌کند در برابر فرامین الهی مطیع باشیم؛ با توجه به دستور العمل‌های مدیریتی که از سوی مدیران معصوم جامعه اسلامی صادر شده است، ضرورت دارد تا با عمل به آن دستورها و الگو قرار دادن آن معصومان «علیهم السلام» مدیریتی را به کارگیریم که مورد رضایت و خشنودی پروردگار باشد؛ و آن چیزی جز مدیریت اسلامی نیست. لازم به ذکر است که فراگیری منفعلانه و به کارگیری مطلق «دانش مدیریت» که ریشه‌های تئوریک آن در غرب رشد کرده است، هیچ‌گاه توسط دین توصیه نمی‌شود.

در رویکرد دینی نباید چنان منفعلانه برخورد نمود که گویی آنچه از دیگران به عنوان معرفی تجربی به دست می‌آید، همه به مثابه وحی منزل و قطعی است؛ و نه آن که به طور کلی همه محصولات فکری صاحب نظران مدیریت را مردود دانست؛ بلکه بایستی با بها دادن به فکر و اندیشه، از طریق نقد و بررسی، راه میانه‌ای را برگزید تا هم از نتایج سودمند و مفید علم مدیریت بهره گرفت و هم از خطاهای نظریه‌پردازان این رشته که ریشه در دیدگاه مادی و سکولار آن‌ها به جهان هستی دارد، بر حذر ماند.

در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان اظهار داشت که دین در مواجهه با نظریه‌های ارائه شده از سوی صاحب‌نظران مدیریت، نه نفی مطلق را توصیه می‌کند و نه تأیید کلی را می‌پذیرد؛ بلکه راه میانه‌ای را برمی‌گزیند که حاصل آن طرد برخی از دیدگاه‌های محدود در ارائه نظریه‌ها است. اسلام دیدگاه محدود مادی حاکم به تئوری‌ها را در اصول مدیریت و رفتار سازمانی رد می‌کند و با طرح موضوع دوساحتی بودن انسان، بر دیدگاه الهی و نقش عوامل معنوی نیز تأکید دارد.

باشد که با تبیین مفهوم مدیریت اسلامی و رسیدن به جایگاه واقعی این علم و عمل به آن، گامی در جهت زمینه‌سازی برای ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) فراهم آید.

منابع:

۱. الوانی، سیدمهدی؛ مدیریت در اسلام، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۴.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
۳. المتقی هندی، کنز العمال؛ ج ۶، ص ۷۱۷، ح ۱۷۵۵۰.
۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.